**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14011028**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که آیا منع شرعی از تصرّف در مال زکوی مانع از تعلق زکات هست یا نیست؟ ما عرض می‌کردیم به نظر می‌رسد که اگر منع شرعی ولو منع تکلیفی هم باشد مانع باشد. دو بیان ما داشتیم، یک بیان این است که ما پس می‌گفتیم در ید بودن، عنده بودن، اینها در جایی که منع شرعی باشد صدق نمی‌کند. ظاهر اطلاق در ید بودن و عنده بودن این است که متعلق حق غیر نیست و وجوب شرعی در مورد این که یک تصرّف خاصی نسبت به این شیء بکند وجود ندارد. این یک بیان.

یک بیان دیگر این بود که حالا شک هم بکنیم که آیا مراد از این عنده فی یده و امثال اینها خصوص جایی هست که دیگری حقی نسبت به این داشته باشد، یا مجرد حکم تکلیفی را هم می‌گیرد، ما با توجه به این که اجمال مخصص منفصل را سرایت می‌دهیم به عام و حجیت عام را در موارد مجمل قبول نداریم نتیجه‌اش همین میشود که زکات واجب نیست. یعنی دلیلی بر زکات نخواهیم داشت، ادلۀ برائت اقتضاء می‌کند که زکات واجب نباشد با تناسب به ادلۀ برائت. این دو تا بیانی که داشتیم یک توضیحی می‌خواستم بدهم قبلاً ما یک مطلبی گفته بودیم، این عرائضی که الآن می‌گوییم با مطلب قبل ما منافات هم ندارد. ما سابقاً عرض کرده بودیم که از ادلۀ، آن که یادم هست اگر اشتباه نکنم. از ادلۀ غائب نمی‌شود الغاء خصوصیت کرد نسبت به ما نحن فیه. چون غائب، مالی که غائب هست این مال را انسان نه می‌تواند در آن تصرّف تکوینی بسهولةٍ بکند، نه می‌تواند تصرف اعتباری بسهولة می‌کند، بنابراین در جایی که این تصرّف اعتباری بسهولةٍ نه وضعا، نه تکلیفاً هیچکدامش نسبت به مال غائب بسهولة امکان‌پذیر نیست. در منذور الصدقة ما می‌توانیم تصرف بکنیم تکویناً، تصرّف می‌توانیم بکنیم اعتباراً از جهت حکم وضعی. فقط یک محرّمی مرتکب شدیم. آن چیزی که غائب هست، غائب این سه جهت را با هم فاقد است. یعنی مالی که غائب هست نه تصرف تکوینی می‌شود درش کرد بسهولةٍ، نه تصرف اعتباری وضعیه در موردش به سهولت هست، نه تصرف اعتباری تکلیفی. اگر یک شیءای باشد که هیچ یک از این جهات را نداشته باشد خب الغاء خصوصیت نسبت به او می‌شود کرد. آن مانعی ندارد. مثل مواردی که فقها الغاء خصوصیت کردند، مسروق و مجحود و اینها این شکلی است. آن الغاء خصوصیتش واضح است، درست هم هست. ولی مال منذور التصدقی که صرفاً حرمت تکلیفی دارد، آن داخل در این بحث‌ها نیست. بنابراین نمی‌شود الغاء خصوصیت کرد. البته بنابراین آن بیانی که ما می‌گوییم الغاء خصوصیت در مورد ادله، به ادلۀ غائب می‌خواستیم تمسک کنیم درست نبود. ولی ما تمسکمان عمدتاً به ادلۀ غائب نیست. ما به ادله‌ای که شرط کرده در ید بودن را، عنده بودن را، به آن ادله داریم تمسک می‌کنیم. فرض ما این هست در مورد این ادله این مواردی که منذور التصدق این عناوین بر آن صدق نمی‌کند. بحث ما این است که منذور التصدق و این که مثلاً دیدم مرحوم آقای منتظری می‌گوید این عنده از این بابت هست که انسان تکوینا می‌تواند در آن تصرف کند. معلوم نیست مراد این باشد. بلکه ظاهراً مراد این نیست. عنده مالی که در نزد انسان هست هم می‌تواند تکویناً در آن تصرف بکند هم تصرفات اعتباری‌اش صحیح است و شواهدی هم آوردیم که اصلاً مربوط به تصرفات اعتباری است، گفتیم در مورد مال‌ها و نقدین و امثال اینها، نقدین فرد روشنش تصرفات اعتباری است. و این تصرفات اعتباری این که بگوییم فقط صحیح هست تصرفات اعتباری و محرم نیست نه، آن چیزی که انسان مالک نزدش هست هم صحیح است و هم حلال است، هر دو جهت را. این که بخواهیم منذور التصدق ولو تصرّف اعتباری در آن کردن و خرید و فروش کردن است. ولی حرام هست ولو صحیح باشد. بنابراین با مطالب سابق ما منافات ندارد. البته یک نکتۀ دیگر ضمیمه بکنم، اگر ما به آن وجه دوم رو بیاوریم، شک کنیم، به نظر می‌رسد اگر شک کنیم به هر دو ادله می‌شود تمسک کرد. هم در ادلۀ غائب بشود تمسک کرد هم در ادلۀ ید بشود تمسک کرد. چون در هر دوی اینها احتمالش وجود دارد که، مثلاً در مورد ادلۀ غائب، غائب یک ویژگی‌هایی دارد، غائب تصرف تکوینی درش به سهولت امکان‌پذیر نیست. تصرف اعتباری مشکل وضعی دارد، مشکل این چیزها دارد. مالی که غائب هست به سهولت نمی‌توانیم درش اینجور تصرّفات را انسان بکند. چون قدرت بر تسلیم مال را انسان متعارفاً ندارد. بنابراین معامله‌اش، البته معامله‌اش حرام نیست، باطل است.

شاگرد: مشتری هم پیدا نمی‌شود.

استاد: نه مشتری پیدا نمی‌شود، بحث مشتری پیدا نشدن باز هم غیر از بحث ماست. بحث ما این هست که حرمت، عرض کردم دو بحث هست. یک بحث این است که مشتری برایش پیدا نمی‌شود، یکی این که آن حرمت تکلیفی را نمی‌شود نسبت. غائب خصوصیتی در حرمت تکلیفی ندارد، مال غائب حرام نیست انسان تکلیفاً معامله بکند و امثال اینها، هیچ حرمت. آن چیزی که هست وضعاً چون قدرت بر تسلیم ندارد، صحیح نیست، وضعاً تحقق خارجی پیدا نمی‌کند چون مشتری گیر نمی‌آید. این که نسبت به ادلۀ غائب مشکل است، ادلۀ غائب تمسک کردن. آن تقریباً روشن هست که ادلۀ غائب مربوط به حرمت تکلیفی نیست. این مطلبی که دیروز می‌گفتم این را اصلاح کنم. ادلۀ غائب را نباید اصلاً در بحث بیاوریم. ادلۀ غائب احتمالش هم نمی‌رود که حرمت تکلیفیۀ معامله در موردش مطرح باشد. ولی عندیت، ما عمده‌اش تکیه روی ادلۀ عند بکنیم، ادله‌ای که می‌گوید در نزد من هست و امثال اینها این ادله ظهور در این دارد که، یعنی خصوصیتی برای عندیت و امثال اینها ازش فهمیده نمی‌شود بلکه از باب این که می‌تواند نکته‌اش این باشد که نه حرمت تکلیفیه دارد، نه حرمت وضعیه دارد، نه صعوبت و تصرفات و امثال اینها دارد، این که به نظر می‌رسد این که به مشهور نسبت می‌دهند و درست هم هست، به مشهور نسبت داده شده که در حرمت تکلیفیه هم مانع تعلق زکات هست به نظر صحیح می‌آید.

شاگرد: ببخشید در این عندیت یک وقت یک تصرف نیست، یک وقتی بهره‌وری از یک چیزی است، تصرف هم آن است مثلاً از شیر گوسفند استفاده می‌کند، یا از میوۀ درخت استفاده می‌کند. نمی‌تواند یک خصوصیتی بدهد بگوید، یعنی بگوید آن چیزی که نزد تو نیست اگر نزد آدم باشد بالأخره

استاد: بحث این است که ظاهر، می‌گوید یک سال در نزد شما باشد ظاهر در نزد شما بودن این هست که چیزی هست که من می‌توانم جائز هست هر کاری با آن بکنم.

شاگرد: شاید بتوانم بهره‌ای از آن ببرم، مثلاً من

استاد: نه، پول و امثال اینها، پول بحث. پول یعنی این که می‌توانم بفروشمش. مثال روشن اینها پول نقدین است.

شاگرد: نه اینها پول نیست

استاد: نقدین را که نمی‌شود از تحتش خارج کرد که. نقدین مثال روشن اینهاست. اگر نگوییم که اختصاص به نقدین دارد مثال نقدین را که نمی‌شود از تحتش خارج کرد. نقدین وقتی می‌گوییم در نزد من هست یعنی می‌توانم وضعاً و تکلیفاً او را معامله کنم.

شاگرد: آن هم می‌تواند به قیمت کمتر بفروشد به جهت این که.

استاد: این بحث تمام. حالا ما یک بار بحث مرحوم سید را قرار شد بخوانیم، بعضی نکات در مورد کلام مرحوم سید عرض می‌کنم و در این بحث، نه در بحث‌های آینده یک سری نکاتی در کلام مرحوم آقای خویی هست. من یک مروری، حالا امروز فکر نمی‌کنم برسیم به آن بحث‌ها بپردازیم ولی یک مروری روی فرمایشات مرحوم آقای خویی می‌کنیم. اکثر بحث‌هایی که در کلام مرحوم آقای خویی هست ما در لابلای بحث‌ها به آن پرداختیم ولی یک مروری بکنیم بعضی فرمایشات آقای خویی را مناسب هست.

مرحوم سید اینجا تعبیر می‌کنند که در تمام التمکن من التصرف. الخامس تمام التمکن من التصرف فلا تجب فی المال الذی لا یتمکن المالک من التصرف فیه بان کان غائباً و لم یکن فی یده و لا فی ید وکیله.

ایشان هر دو تعبیراتی که در روایات وارد شده هر دو را جمع کرده. درست هم هست، ما مجموعاً از ادله استفاده می‌شود که باید غائب نباشد، یعنی به این تعبیر، آن مالی که غائب هست درش آن زکات نیست، مالی هم که در دستش نیست آن هم درش زکات نیست، اینجوری تعبیر بکنم.

شاگرد: هنوز در این عبارت تفسیر است؟

استاد: حالا شاید تفسیر باشد، ولی آنجوری که ما تعبیر می‌کردیم نیازی نیست اینها را تفسیر بگیریم، دو تا قید هست. یک قید این هست که مال نباید غائب باشد، یکی این که در یدش باید باشد. و در ید بودن یک مقداری اوسع از غائب نبودن هست. با آن توضیحاتی که عرض کردم ملاک نهایی همین در ید بودن است در واقع به یک معنا. حالا آن که مورد بحث من هست الآن این نیست.

و لم یکن فی یده و لا فی ید وکیله. این فی ید وکیله را مرحوم شیخ انصاری مناقشاتی در موردش کرده. حالا مناقشات مرحوم شیخ را ملاحظه بفرمایید، نمی‌خواهم وارد بحث مرحوم شیخ بشوم. اینجا مرحوم آقای روحانی اینجوری تعبیر کرده.

«الصحيح في المقام هو أن يفصّل في الوكيل بين ما يكون يده على المال و استيلائه عليه بمنزلة يد الموكّل و استيلائه عليه، كما إذا كان وكيلا في إبقاء المال عنده- كما في الودعيّ-»

 این نفهمیدم وکیلاً فی ابقاء المال عنده کما فی البدعی، این چی می‌خواهد بگوید؟

شاگرد: صرفاً در نگهداری مال وکیل است.

استاد: نه می‌گوید به منزلۀ ید موکل و استیلاء علیه هست نه صرفاً. این برعکس می‌خواهد بگوید. یک موقعی هست در مال نزدش بودن وکیل هست، نمی‌دانم این.

شاگرد:‌ بعد امانت داده دیگر حاج آقا. یک جور وکیلی است در این که مالش را حفظ کند، دست خودش نیست. وکیل مصطلح که نیست، وکیل در حفظ است. چون امانت.

استاد: ولی خودش. آن وقت این وکیلی که این شکلی هست در نزد این وکیل بودن کفایت می‌کند، حالا این می‌خواهد بگوید بعداً کفایت می‌کند.

«أو وكيلا مطلقا» آن وکیل مطلق خب عیب ندارد.

له ان یتصرف فی المال کیف شاء او کان وکیلاً فی جهةٍ خاصة و کان الموکل متمکنا من عزله او امره لصرف المال فی جهة اخری متی ما شاء فان استیلاء الوکیل فی هذه الموارد انما هو بحکم استیلاء الموکل و بین ما لا یکون کذلک کما اذا کان وکیلاً فی صرف المال فی جهة خاصة و لم یتمکن من الصرف فیها فرضا و لم یتمکن الموکل من الوصول الی وکیله لانقطاعه عنه فان المالک فی مثل هذا الفرض لا یکون مستولیا علی ماله عرفاً کما هو ظاهر. و الوجه فی هذا

«له أن يتصرّف في المال كيف شاء، أو كان وكيلا في جهة خاصّة، و كان الموكّل متمكّنا من عزله أو أمره بصرف المال في جهة أخرى متى ما شاء. فإنّ استيلاء الوكيل- في هذه الموارد- إنّما هو بحكم استيلاء الموكّل و بين ما لا يكون كذلك، كما إذا كان وكيلا في صرف المال في جهة خاصّة، و لم يتمكّن من الصرف فيها فرضا، و لم يتمكّن الموكّل من الوصول إلى وكيله لانقطاعه عنه، فان المالك في مثل هذا الفرض لا يكون مستوليا على ماله عرفا، كما هو ظاهر.

و الوجه في هذا التفصيل هو: أنّ الغيبوبة بما هي غير مانعة عن ثبوت الزكاة، و لذا لا إشكال في ثبوتها فيما لو كان له مال في بلد بعيد، يقطع الطريق إليه في شهر أو شهرين مثلا، إلّا أنّه كان متمكّنا من إحضار المال و التصرّف فيه، و إن لم يمكنه التصرّف فيه بالفعل، فإنّ ذلك ممّا لا يضرّ، بعد كونه مستندا إلى اختياره و إرادته، بل المانع إنّما هي الغيبوبة الموجبة لعدم استيلاء المالك على ماله خارجا. و حينئذ ففي كلّ مورد كان له الاستيلاء عليه و لو كان لأجل استيلاء وكيله عليه، كانت الزكاة ثابتة لا محالة، و إذا لم يكن الأمر كذلك، فلا دليل على ثبوت الزكاة فيه، فإنّ موضوع السقوط- و هو الغيبة المانعة عن الاستيلاء- متحقّق فيه، و لا دليل على كون يد الوكيل- كما في المثال المتقدّم- بمنزلة يد المالك، كي يتحقّق له الاستيلاء على المال، حتّى تثبت الزكاة، كما هو ظاهر للمتأمّل.»

بعد ادامه دارد:

«و ربما يستدلّ لذلك- كما في «المستند»، أو يؤيّد، بل يستشهد له- كما في «مصباح الفقيه»- بالنصوص الواردة في مال تركه لنفقة عياله، كموثق إسحاق بن عمار، عن أبي الحسن الماضي عليه السّلام، قال: قلت له: رجل خلّف عند أهله نفقة ألفين لسنتين، عليها زكاة؟ قال: «إن كان شاهدا فعليه زكاة، و إن كان غائبا فليس عليه زكاة»، و نحوه غيره، فإنّها دلّت على ثبوت الزكاة على الزوج عند حضوره، و أمّا مع غيبته فلا زكاة عليه، مع أنّ المال كان بيد الزوجة، و هي وكيلة من قبل زوجها في صرف ذلك المال.»

ببینید این روایتی که اگر ما یک موقعی در مورد وکیل بگوییم شخصی که در یک جهت خاصه‌ای هم وکیل باشد بتواند در مال تصرف کند همین مقدار کافی باشد برای این که زکات ثابت بشود این روایت نفی‌اش می‌کند. همسر انسان در این مثال مالک وکیل هست در این که مال را در نفقه صرف کند. این مقدار کافی نیست درست هم هست. و مراد از وکیلی که در کلمات آقایان تعبیر می‌کنند فی ید وکیله این نیست. فی ید وکیله یک وکیل در جهت خاصه نیست. یک نحوه اطلاقی باید آن وکیل داشته باشد. به نظر می‌رسد یک موقعی شخصی که وکیل هست به منزلۀ صندوقدار انسان هست. مال دست وکیل است ولی اختیارات تام دست من است، آن فقط مثل فرض کنید مال را شما یک موقعی در گاوصندوق می‌گذارید یک موقع دست وکیل می‌دهید. این وکیل هیچ نقشی ندارد جز حافظ مال هست و امثال اینها. آن قسم اوّلی که ایشان می‌گوید این است. حافظ مال هست و امثال اینها. آن قسم اوّلی که ایشان می‌گوید این است که حافظ مال هست و هیچگونه اختیاری نسبت به این مال ندارد، تمام اختیارات در اختیار شماست، هر وقت هم بخواهید به آن وکیل می‌گوید مال را چیز بده، فرض کن در اداره‌ای مال در اختیار یک شخص خاص است، خدا رحمت کند مرحوم میرزای شیرازی می‌گویند پول‌های سهم امام‌هایش در اختیار مادر مرحوم حاج شیخ بوده. مرحوم مادر حاج شیخ در منزل ایشان بوده، تمام سهم امام‌ها، کلید چیزش در اختیار ایشان بوده. هر موقع می‌خواهد از ایشان پول می‌گرفته و امثال اینها. خب این منافات با استیلاء ندارد، اختیار دارش خود میرزای شیرازی است ولی خب یک شخص امینی را برای حفظ مال و امثال اینها قرار داده و مال را در اختیار او قرار داده. این در این که در این صورت این وکالت کفایت می‌کند بحثی نیست. ولی به نظر می‌رسد که حالت‌های بینابینی وجود دارد، این بیشتر بحث را در این حالت‌های بینابین مطرح کرد. آن این است که یک صورت این هست که مال در اختیار من نیست، ولی مال را در اختیار یک کسی قرار دادم، اختیار مطلق به او دادم که هر کار می‌خواهد با این مال بکند. تمام اختیارات را به او، این اباحۀ جمیع تصرفات را به او بدهد. به نظر می‌رسد این ادلۀ غائب و امثال اینها ناظر به این جهات نیست که آن کسی، این به منزلۀ مالک هست، آن کسی که، در واقع همۀ مال‌ها تمام اختیارات این مال را دارد، اسمش در واقع مالک نیست و الا می‌تواند بفروشد، حتی بخورد، می‌تواند ببخشد، همۀ کارها را می‌تواند انجام بدهد این ادله نمی‌خواهد این فرد را خارج کند بگوید که نه حتماً باید نزد مالک باشد به آن معنا. همینطور صورتی که شخص وکیل انسان اختیار دارد تمام اموری را که تشخیص می‌دهد که من اگر بودم آن کار را انجام می‌دادم. وکیل‌های متعارف اینجوری هستند. ببینید یک موقعی هست که شخص اختیار دارد هر کاری با مال انجام بدهد ولو به ضرر مالک باشد. یک موقعی یک همچین اختیاری می‌دهد. می‌گوییم مال دست تو، می‌خواهی بخور، می‌خواهی تلفش کن، می‌خواهی هر کاری دلت می‌خواهد با آن بکن، ولی ملک من است ولی در اختیار تو است با تمام اختیارات. آن به نظرم خیلی واضح است که مانع تعلق زکات نیست. آن که یک مقداری تا حدودی شاید دشوارتر باشد و شاید این را بیشتر باید مورد بحث قرار داد، جایی که طرف وکیل مطلق است، وکیل‌های متعارفی که افراد وکلای مطلق هستند. وکیل مطلق نه این که اختیار دارد ولو چیزی که به ضرر مالک هست انجام بدهد. وکیل مطلق هست در این که هر چیزی را که تشخیص می‌دهد اگر خود مالک بود انجام می‌دهد. مالک که بر علیه خودش کاری نمی‌کند که. البته یک موقعی ممکن است بر علیه خودش هم کار بکند، اراده‌اش است دیگر. مثلاً من می‌دانم که این یک معشوقه‌ای دارد، یک کسی عشق دارد هر چی او بگوید این گوش می‌کند. اراده‌اش ارادۀ آن، خب این هم، این وکیل در واقع اگر وکیل تشخیص بدهد که اگر موکل بود الآن چی کار می‌کرد؟ یعنی اختیارش در حد تشخیص مراد موکل هست. بنابراین اگر هم کاری می‌کند در این چیزی که مراد موکل را می‌خواهد اعمال کند. وکیل‌های مطلق این شکلی هستند. یعنی وکیل‌هایی هستند که آن چیزی را که اگر موکل بود انجام می‌داد وکیل می‌خواهد انجام بدهد. تنها چیزی که هست آن این است که تشخیص وکیل اینجا معتبر است. چون خیلی وقت‌ها ممکن است مال غائب باشد و خود موکل اینجا نیست تا تشخیصش محط نظر باشد. نه در اختیار یک کسی گذاشته گفته هر چیزی را که تشخیص دادی که اگر من بودم انجام می‌دادم همان انجام بدهد، مال‌هایی که در زمان سابق افرادی که خیلی ثروتمند بودند در جاهای مختلف مال داشتند. اینها یک مستشار، یک مباشر تعبیر می‌کردند. مباشر می‌گذاشتند، این مباشر این اختیار را داشت که هر چیزی را که تشخیص می‌داد که اگر مالک بود انجام می‌داد اینها انجام می‌دادند. اینها مثال‌های روشن زکات است به نظر من. یعنی این ید وکیل در اینجور جاها این غائب و امثال اینها مراد این صورت‌ها نیست، غائب کسی است که نه خودش و نه وکیل این شکلی‌اش، وکیلی که عامل اجراء ارادۀ موکل هست، او مال در اختیار او نباشد. مراد تصور می‌کنم مراد از وکیلی که آقایان هم می‌گویند همین است. یعنی کسی که اختیار دارد اعمال کند ارادۀ موکل را، نه اختیار مطلق. اختیار مطلق که آن روشن‌تر، همین مقدار که اختیار داشته باشد ارادۀ موکل را اعمال کند همین مقدار کافی است برای این که بگویند اختیاردار این مال کأنّ، اینجور ید، ید موکل حساب می‌شود. یعنی یک همچین وکیلی ولی اگر نه در این حد نیست، در یک جهت خاصه‌ای وکیل هست، این همسری که در این بحث هست این همسر همچین اختیاری ندارد هر چیزی که اگر مالک بود انجام می‌دهد، انجام بدهد، آن که هست برای نفقه در اختیارش گذاشته. خرج نفقه باید بکند. ولی خود مالک اگر بود ممکن بود این مال را می‌دانم، من می‌دانم من برادرش اینقدر با برادرش رفیق است، اگر برادرش بیاید بگوید که به من قرض بده در جا پولش را به او می‌دهد. ولی این همچین اختیارش به همسرش نداده که، او اختیارش خودش است، آن مقداری که از این روایت هست آن است که اختیار داده برای این که نفقه در اختیارش قرار داده. اما آن جور اختیار مطلقی قرار داده باشد که هر کاری دلش بخواهد، هر چیزی را که تشخیص می‌دهد مراد صاحب مال هست، به طوری که اگر صاحب مال بود این کار را انجام می‌داد، همچین وکالتی در روایت برای زن فرض نشده. بنابراین آن چیزی که عرفاً هم همینجور هست و آن این است که، و ظاهرا عبارت فقها هم ناظر به همین هست، و لم یکن فی یده و لا فی ید وکیله، یعنی وکیلی که اختیار، یعنی وسیلۀ اعمال ارادۀ مالک است. یک اختیاری دارد که می‌تواند ارادۀ مالک را اعمال کند. می‌گویم تنها چیزی که هست تشخیص این وکیل. این موکل نسبت به تشخیص وکیل اعتماد دارد، تشخیص وکیل را قبول دارد، امین مالک که هستند از این جهت امین هست، یعنی امین هست در تشخیص ارادۀ مالک. عرض کردم متعارف ثروتمندهایی که در بلاد مختلف مال داشتند، اصلاً زکات دهنده‌ها اینها بودند به همین شکل بوده. مال که در اختیار خود شخص به طور کامل نبوده، آنها که همیشه در یک جاهایی که. اصلاً در کلمۀ وکیل در تعبیر آن دوره‌ها به این مباشرها می‌گفتند. وکلای ائمه هم همین‌ها بودند. کلمۀ وکیل اصلش از وکالت به عنوان یک منصب اجتماعی. آدم‌های ثروتمند یک مباشرهایی داشتند که این مباشرها اختیاردار اموال شخص بودند به این نحو. اختیار داشتند که آن چیزی که تشخیص می‌دادند که موکل اگر بود انجام می‌داد انجام بدهند. وکلای ائمه هم یک همچین اختیاری به آنها داده می‌شده. که کسی هست که این اختیار را دارد، وکلای امور مالی، این اختیار را دارند که آن چیزی را که امام علیه السلام بود انجام می‌داد، انجام بدهند. اینها مجرای ارادۀ امام علیه السلام در امور هستند.

شاگرد: در نفقه مال به ملکیت زوجه در نمی‌آید؟

استاد: نه. در اختیارش گذاشته که فرض بر نفقه بکند. و این هم خیلی وقت‌ها مال گذاشته که اگر احتیاج بود صرف کند.

شاگرد: مال را کنار گذاشته.

استاد: نه، اصلاً می‌گوید دو هزار درهم برای نفقه یعنی این. اگر برای نفقه. خیلی وقت‌ها نمی‌داند که چه چیزهایی پیش می‌آید. نمی‌داند ممکن است بچه مریض بشود، نیاز به بیمارستان بردنش باشد. یک مالی کنار می‌گذارد، می‌گوید من این مقدار مال را در اختیار تو می‌گذارم اگر برای نفقه احتیاج شد این مال را خرج کن. این وکالت مطلق نیست. وکالت در صرف در ما یحتاج زندگی است. این مقدار وکالت را کفایت نمی‌کند. ولی اگر نه طرف اختیار تام دارد که هر چیزی را که تشخیص می‌دهد که. در بحث علی بن جعفر همانی که از وکلای امام هادی علیه السلام هست، بعضی‌ها اعتراض می‌کردند که این مثلاً خیلی خرج می‌کند و امثال اینها. امام علیه السلام در مقام دفاع از علی بن جعفر همانی می‌گوید نه این خلاصه مثلاً بعضی چیزهایی را که ابقاءً علی اموالنا از بعضی خرج‌ها خودداری کرد که محصلش این هست که ولو خرج‌های زیاد را کرده ولی این خرج‌هایی هست که در مسیری هست که ما تشخیص می‌دهیم. اینجور نیست که خرج‌هایی باشد که، زیاد خرج می‌کند ولی این زیاد خرج کردن، اگر ما بودیم همین خرج‌ها را می‌کردیم. تشخیصش این است که امام علیه السلام، یعنی این در راه اهداف خودش خرج نمی‌کند. روی همین جهت جایی که تشخیص می‌دهد که اگر امام بود، امام این خرج‌ها را نمی‌کرد، این خرج‌ها را نکرده. شاهد بر این که این آدم امینی هست این است آن جایی که تشخیص داده که امام علیه السلام اگر بود این خرج‌ها را نمی‌کردند، آن خرج‌ها را نکرده. وکیل کسی هست که مجرای ارادۀ موکل است. این معنای وکیل، وکیل علی وجه الاطلاق، این معنا یدش، ید موکل تلقی می‌شود. بنابراین به نظر می‌رسد در اینجاها زکات واجب است. ولی اگر وکیل در جهت خاصه باشد، من این تفصیلاتی که در کلام آقای روحانی هست به نظرم همۀ صور را مستوعب نیست، یک سری صور هست جایی که وکیل اصلاً اختیاری ندارد، فقط به منزلۀ گاوصندوق هست، آنها واضح است که اینها کفایت می‌کند و زکات واجب هست. ولی یک صور دیگری وجود دارد که آن صور را بیشتر باید مورد بحث قرار داد. این بحث تمام.

شاگرد: این را قصد می‌کنید

استاد: نه دیگر تمام.

شاگرد: یعنی استنادش به این روایت را قبول می‌کنید؟

استاد: نه، این روایت درست است، به این روایت می‌شود تمسک کرد که وکیل در جهت خاصه کفایت نمی‌کند.

شاگرد: شاید به خاطر آن غیب بودن شوهر نیست؟ چون شوهر غایب است؟ به خاطر همان؟

استاد: نه غائب هم باشد. اگر غائب باشد ولی اختیار تام داشته باشد.

شاگرد: لذا همان هم می‌گوید اگر نفقه به زن داده ولی خودش شاهد است باید زکاتش را بدهد.

استاد: نه چون وقتی خودش شاهد هست خودش می‌تواند کار بکند دیگر.

شاگرد: می‌گویم شاید غائب بودنش یک خصوصیتی

استاد: نه، غائب بودنش باعث می‌شود که نمی‌تواند اختیار کند. بحث من را دقت نکردید. بحث سر این است نفس غیبوبت حجیت ندارد. اگر کسی غائب باشد ولی یک وکیلی دارد که ارادۀ او را اعمال می‌کند. خودش نیست، ولی ارادۀ او اعمال. بحث ما این هست که غیبت سبب می‌شود که ارادۀ شخص در مالش اعمال نشود. غیبت از این جهت مانع تعلق زکات هست که مانع اجرای ارادۀ شخص در مالش است. ولی اگر این غیبت مانع اجرای ارادۀ شخص نباشد، کما این که در ثروتمندهایی که در یک جا وکیل دارند مانع اجرای اراده‌شان نیست. اینها مخالف تعلق زکات نیست. عرض کردم زکات بده‌هایی که ازشان زکات می‌گرفتند خیلی‌ها همین‌ها بودند.

شاگرد: اگر من هزار دینار در خانه‌ام گذاشتم رفتم سفر یک سال دیگر آمدم همان موقع، از زمانی که این سؤال صادر شده، یعنی می‌خواهید بگویید این روایت می‌گیردش؟

استاد: نه نمی‌گیرد.

شاگرد: هزار دینار من داخل منزلم گذاشتم رفتم تجارت کردم برگشتم این هزار دینار به آن تعلق می‌گیرد یا نه؟

استاد: تعلق نمی‌گیرد. چون نه دست خودم است نه دست وکیلم است.

شاگرد: بالأخره گذاشتم که ذخیره‌اش کردم

استاد: ولو ذخیره‌اش کردم، نمی‌توانم در آن تصرف کنم، بنابراین زکات ندارد. فرق ندارد ‌من مسافرت باشم مالم اینجا باشد یا مالم مسافرت باشد من اینجا باشد.

شاگرد: ؟؟؟ نمی‌خواهم استفاده‌اش کنم اصلاً. مثل پول ذخیره

استاد: ولو ذخیره باشد من نمی‌توانم تصرف کنم. ببینید بحث سر این است، من که مسافرت رفتم در مسافرت اگر احتیاج داشته باشم از این مورد صرف کنم، می‌توانم صرف کنم یا نمی‌توانم؟ الآن نیاز ندیدم ولی بعداً ممکن است نیاز ببینم.

شاگرد: تصرف نکردم اصلاض

استاد: نه، بحث سر این است مالی که غائب هست به طور متعارف اگر من بخواهم در آن مال تصرف کنم نمی‌توانم اراده‌ام را اعمال کنم.

شاگرد: این مثل غائبی است که خودم غائبش کردم.

استاد: ولو خودم غائب کرده باشم مهم این نیست.

شاگرد: آن روایتی که تفر به

استاد: حالا روایت‌های تفر به آنها یک بحث‌های دیگر است. نه فرار نکردم، من مالم را اینجا گذاشتم. ولو نیاز نداشتم. بحث سر اینها نیست. مالی که غائب هست که روایت می‌گوید زکات ندادم ممکن است نیاز نداشته باشم. نیاز و عدم نیاز نیست که، این که صریح روایت است

شاگرد: گوسفندهایم را اینجا گذاشتم اصلاً به آنها نیازی هم ندارم.

استاد: نیاز موضوعیت ندارد. بحث سر این است که غائب چه خصوصیتی دارد؟ این که من از مال غائب باشم یا مال از من غائب باشد در روایات صریحاً می‌گوید زکات ندارد. بحث این است این که من از مال غائب باشد یا مال از من غائب باشد در جایی که من از مال غائبم، مال هم از من غائب است، ولی ارادۀ من اعمال می‌شود، ما می‌گوییم ادله این را نمی‌گیرد. ولی جایی که ارادۀ من نمی‌تواند در مال اعمال بشود، ادله می‌گیرد دیگر. چه وجهی دارد ادله این را نگیرد؟

شاگرد: یک فرد سرمایه‌دار پول‌هایش را گُله گُله می‌کند در جاهای مختلف یک وکیل هم برای حفاظت برای این پول‌ها می‌گذارد، یک جورهایی شما دارید می‌گویید اصلاً دیگر نیازی نیست زکات بدهد.

استاد: زکات را باید بدهد.

شاگرد: نه دیگر. پولش را یکی این طرف گذاشت، یکی همه‌اش، حفظاً، وکیل در حفظ هستند.

استاد: نه، عرض کنم همین الآن هم، یک موقعی هست، این هم یک نوع به منزلۀ صندوق خانه است.

شاگرد: آنجا غایب معلوم نیست صدق کند.

استاد: نه این صورتی که یک جایی گذاشته برای این که به آن، اینها نمی‌گوییم. ببینید یک موقعی هست من.

شاگرد: خودش بخواهم هم دیگر نمی‌تواند تصرف کند.

استاد: اگر به طور متعارف بخواهد، نتواند تصرف کند نه زکات تعلق نمی‌گیرد. یعنی ادلۀ غائب می‌گوید مالی که من از آن غائب هستم، ببینید فرض کنید همین مالی که در اختیار زنش قرار داده، رفته، خب بخواهد در این مال تصرف کند نمی‌تواند تصرف کند دیگر، روایت می‌گوید زکات ندارد دیگر.

شاگرد: نتیجه‌اش را پس غیبت خصوصیت ندارد، خصوصیت تمکن از تصرف است دیگر.

استاد: به این معنا که نه من خودم بتوانم درش تصرف، یعنی ارادۀ من در این مال نتواند عملی شود. اگر ارادۀ من در مال بتواند ولو به وسیلۀ وکیلم عملی بشود زکات تعلق می‌گیرد. ولی اگر نه، ارادۀ من نمی‌تواند عملی بشود، ببینید این روایت ابتداءً که ما می‌خواهیم بگوییم جایی که من وکیل من هم وجود دارد آن را شامل می‌شود. من غائب هستم ولی وکیل من وجود دارد. این ابتداءً باید بگوییم زکات ندارد ولی ما می‌خواهیم بگوییم عقلاءً اینجور نیست، جایی که شخص، یعنی سیره در اینجور موارد مانع تعلق زکات نمی‌دانند. این زکات‌ها اصلاً حکومت‌ها که می‌آمدند زکات می‌گرفتند این بحث غیبت و حضور و امثال اینها بحث فقط شیعه هم نیست، بحث خیلی از سنی‌ها هم مطرح هست. اینجور غیبت‌ها را که شخص خودش غائب است ولی یک وکیلی دارد که آن وکیل ارادۀ من را در این مال اعمال می‌کند. تشخیص می‌دهد، آنها اینها ادلۀ غائب اینها را نمی‌گیرد. بحث ما این هست.

شاگرد: عقلاءً الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار، یعنی اگر خودم با ارادۀ خودم

استاد: و ان کان احتبسه که آن وقت آن را صحبت کردیم گفتیم آن الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار. لا ینافی الاختیار در حکم تکلیفی، ولی همین در بحث چیز می‌تواند مانع

شاگرد: چون پیدا نکرد آن مال را زکات نداشت

استاد: الامتناع بالاختیار است دیگر. ولو پیدا نکرده. یعنی اگر حبسش نکرده بود که اختیار نداشت دیگر. بحث سر این است که الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار مربوط به این هست که یک شیءای را که من الآن مجبور هستم، الآن دیگر هیچ اختیار ندارم این منافات با اختیار ندارد بنابراین مجازات می‌شود. بحث در حکم تکلیفی و اینها، اصلاً ربطی به این بحث اصلاً ندارد. من به آن ان کان احتبس و اینها نمی‌خواهم اصلاً تمسک کنم. بحث سر این است که اصل قضیه این هست که اطلاق ادلۀ غائب تمام این موارد را می‌گیرد. ما غائبی را که ارادۀ شخص اعمال می‌شود به غائب می‌گوییم این ادله نسبت به این غائب‌ها انصراف دارد. و الا اطلاق بدوی تمام اینها را می‌گیرد. ولی ما می‌خواهیم بگوییم با توجه به این که سیره در اینجور موارد بر این نبوده که زکات ندهند، می‌گوییم انصراف دارد ادلۀ غائب از غائبی که ارادۀ من، مالک در مال به وسیلۀ وکیل تام الاختیارش اعمال می‌شود. کلام فقها هم همین را می‌خواهم بگویم. می‌خواهیم بگوییم لم یکن فی یده و لا فی ید وکیله این را به نظرم باید به عنوان تفصیل کلام مرحوم سید این را بیان کرد که مراد از وکیل، وکیلی هست که آن صورتی که آقای روحانی آن را استثناء کرده آنها واضح است، آنها خیلی، آن وکیلی که صرفاً به منزلۀ صندوق خانه است، آنها واضح است. بحث سر آن هست وکیلی که این شکلی‌ها هم نیست، ولی به وسیلۀ آن وکیل ارادۀ موکل اعمال می‌شود. ما می‌خواهیم بگوییم اینجایی که به وسیلۀ وکیل ارادۀ موکل هم اعمال می‌شود ؟؟؟

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان